



تمرین اول آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره ی ابراهیم را در گروه های دو یا سه نفره برای یکدیگر به صورت جمله به جمله بخوانید.

۱
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ ج

سپاس و ستایش برای خداست؛ که در حال پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛

۲
إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿۳۹﴾

آری پروردگارم، دعا را می شنود و پاسخ می دهد.

۳
رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ج

پروردگارا، توفیق بده که من و فرزندانم، نماز و عبادت و بندگی تو را نیکو به جای آوریم.

۴
رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿۴۰﴾

خدایا، دعای مرا بپذیر.

۵
رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿۴۱﴾

پروردگارا، من را بپا مرد و پدر و مادر و مؤمنان را در روزی که حساب برپا می شود.

زندگی هدیه های آسمان

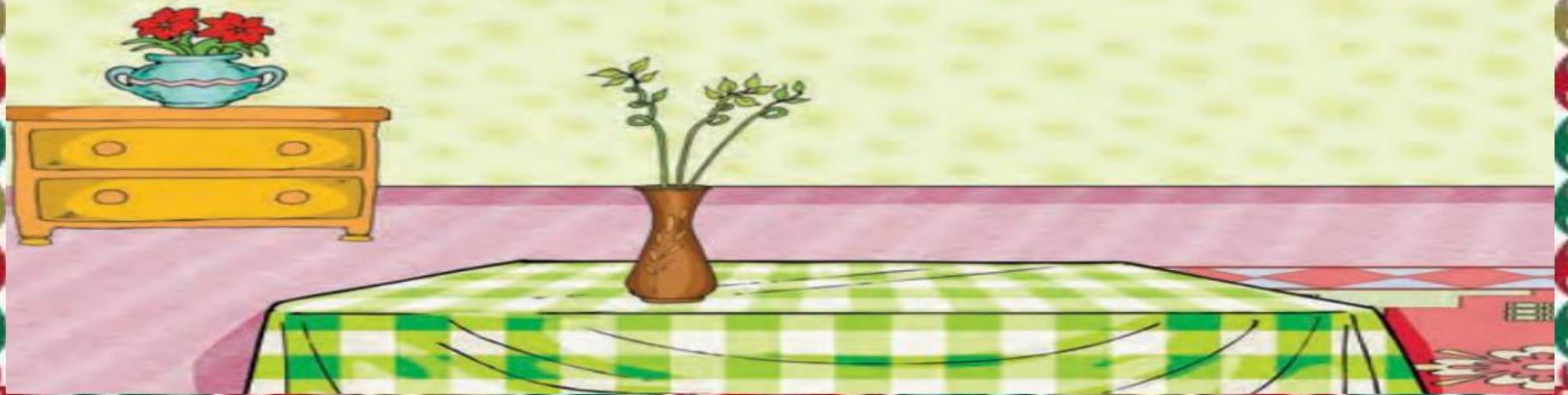




از مدّت‌ها پیش منتظر این روز بود.
 قرار بود امروز همراه با خانواده به یک مهمانی برود.
 خاله و دخترخاله‌هایش هم در این مهمانی بودند و او می‌توانست تمام روز
 با بچه‌ها بازی کند.
 صدای مادر بلند شد: «دخترم، من آماده‌ام.
 زودتر حاضر شو».
 پروانه برای آخرین بار جلوی آینه آمد.



با دیدن خودش لبخندی زد.
می‌خواست از جلوی آینه کنار برود که ...
به یاد حرف‌های خانم معلّم در روز جشن تکلیف افتاد:
«دخترهای گلم، همه‌ی شما خوب می‌دانید که خدا بهترین و مهربان‌ترین
دوست ماست. اگر خدا از شما چیزی بخواهد، چه می‌کنید؟»
و بچه‌ها جواب داده بودند: «سعی می‌کنیم هر طور شده، خواسته‌اش
را انجام بدهیم».
و خانم معلّم گفته بود:
«حالا این دوست مهربان از شما دخترهای نازنین خواسته که وقتی به
سنّ تکلیف رسیدید، در برابر نامحرمان خودتان را بیوشانید و با حجاب
باشید.
دخترهای خوب من، دوست دارم از امروز به خواسته‌ی این دوست جواب
دهید».
صدای مادر، پروانه را متوجّه خودش کرد.



یک بار دیگر خودش را در آینه نگاه کرد.
شال قشنگ خود را باز کرد و آن را طوری بست که گردن و موی سرش پیدا نباشد.
به پیراهنش نگاه کرد. آستینش کوتاه بود.
به سمت کمدش رفت.
یک پیراهن آستین بلند بیرون آورد و پوشید.
خیلی خوش حال بود.
احساس می کرد بهترین دوستش هم خیلی خوش حال است.
کنار مادر آمد و صدا زد: «مادر، من آماده ام».
مادر چادرش را سر کرد و گفت: «آفرین به دختر گلم!»
نگاه پروانه به مادر افتاد و پرسید: «من هم چادر بپوشم؟»
مادر لبخندی زد و گفت: «اگر دوست داری می توانی چادرت را هم سرکنی.
با چادر، حجاب تو کامل تر می شود».
پروانه کمی با خود فکر کرد. دوست داشت بهترین حجاب را انتخاب کند...

بدانیم

دختران واجب است تمام بدن و موی سر خود را از نامحرمان بپوشانند. اما لازم نیست صورت را بپوشانند. همین طور لازم نیست دست ها را از مچ تا انگشتان بپوشانند.
کسانی مثل پدر بزرگ، پدر، برادر، عمو و دایی، محرم نامیده می شوند؛ یعنی لازم نیست در برابر آن ها موی سر خود را بپوشانیم. اما بقیه ی مرده ها مثل شوهرخواهر، پسرعمو، پسر دایی، پسرخاله، پسرعمه، شوهرخاله، شوهرعمه و... برای دختران و زنان، نامحرم هستند.

فکر می‌کنم

انتخاب پروانه درست بود؛ زیرا بهترین حجاب، چادر بود. همچنین به یاد حرف‌های معلمش افتاد که گفته بود خدا بهترین و مهربان‌ترین دوست ماست و حالا این دوست مهربان از ما خواسته که وقتی به سن تکلیف رسیدیم، در برابر نامحرمان خودمان را بپوشانیم و با حجاب باشیم، برای همین حجاب خود را کامل کرد.

بین و بگو

چه ارتباطی میان این تصویر و حجاب وجود دارد؟



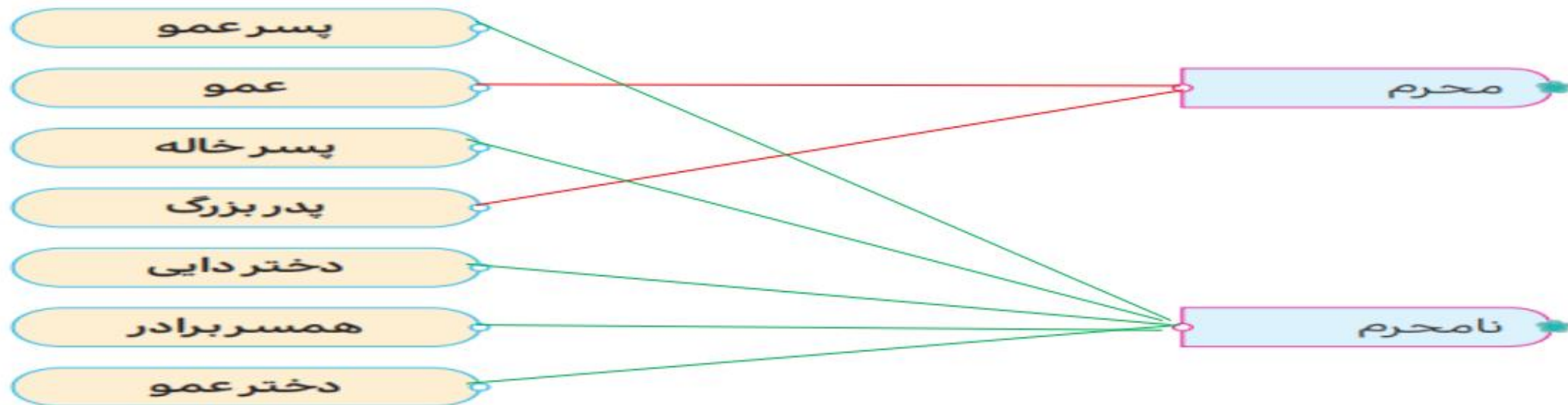
همان‌طور که هر چیز با ارزشی دارای پوششی است، مروارید هم درون صدف نگهداری و محافظت می‌شود. ما نیز چون وجود با ارزشی داریم، باید مروارید درون خود را در پوششی مناسب مثل حجاب نگه‌داری کنیم. در واقع حجاب، زنان را مثل مروارید گرانبها حفظ می‌کند.

گفت و گو کنیم

چگونه می‌توانیم در مهمانی‌ها، دستورات اسلامی را رعایت کنیم؟
پوشش مناسبی داشته و حجاب کافی را رعایت کنیم همچنین باید رفتارمان با نامحرمان کنترل شده باشد.

بگرد و پیدا کن

کدام محرم و کدام نامحرم هستند؟ به کلمه‌ی مناسب وصل کن.



کامل کنید

شوهر خواهر سمانه، به منزل آن‌ها آمده است. سمانه لباس مناسبی می‌پوشد. روسری‌اش را سر می‌کند ولی می‌خواهد بدون پوشیدن جوراب پیش او بیاید. خواهرش به او می‌گوید:

خداوند به حجاب ما و یا عبادت ما احتیاجی ندارد، ما احتیاج داریم با خدا دوستی کنیم، وقتی برای خداوند کاری انجام می‌دهی نصفه نیمه انجام نده، خداوند کامل‌ترین کامل‌هاست و زیباترین زیبایی‌هاست، برای این عزیز کم‌نگذار و به دستوراتش به صورت کامل عمل کن، جوراب را هم بپوش تا حجاب کامل شود و این هدیه حجاب را کامل به خداوند بده.